

# بی نقاب

خسرو محمد رابط

www.ketab.ir

|                     |                                                    |
|---------------------|----------------------------------------------------|
| سرشناسه             | : حکیم رابط، خسرو، ۱۳۰۹ -                          |
| عنوان و نام پدیدآور | : بی‌نقاب / خسرو حکیم رابط.                        |
| مشخصات نشر          | : تهران: مرکز هنرهای نمایشی، انتشارات نمایش، ۱۳۹۲. |
| مشخصات ظاهری        | : ۱۸۴ص: مصور.                                      |
| فروست               | : انتشارات نمایش؛ ۴۳۱.                             |
| شابک                | : 978-600-5765-71-7                                |
| وضعیت فهرست‌نویسی   | : فیبا                                             |
| موضوع               | : نمایش -- ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها            |
| بندی کنگره          | : ۱۳۹۲ ب۹ح/۲۸۵۴ PN                                 |
| رده بندی دیوید      | : ۷۹۲/۰۹۵۵                                         |
| شماره کتابخانه      | : ۳۳۱۶۷۳۲                                          |

## نمایش

### انتشارات نمایش

بی‌نقاب (۴۳۱)

به سفارش مؤسسه هنرمندان پیشگام

لویسندره: فسرده حکیم رابط

ناشر: انتشارات نمایش

ویراستگر: شیرین رضاییان

طراح جلد: بهرام شادانفر

تیراژ: ۲۰۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

قیمت: ۸۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۶۵-۷۱-۷

تلفن: ۸۸۹۲۰۳۶۱

تهران، بلوار کریم‌خان زند، خیابان استادنجات‌اللهی، کوچه ارشد، پلاک ۱۰

دوستی گله‌مند بود که «عسل» ما تلخ است

در این هشتاد و چند زمستان طولانی استخوان سوز  
و بهاران بی‌باران و زودگذر،  
در حسرت «بهار» خوش‌عطر نارنج نارنجستان‌ها،  
«شهد» مان را نه حتی از «گل نابوده‌ی یخ»،  
که از گرده‌ی ناشیرین «خرزهره» برگرفته‌ایم،  
و همین است راز تلخ‌کامی ما و تلخی این «عسل»  
خود اگر عسلی در کار بوده باشد.

www.ketab.ir

## فهرست:

- ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم ----- ۹
- فصل سرد صحنه‌ها و کلاس‌های درس ----- ۱۱
- هزار سیزیف سنگ بر دوش در هزار گذر ----- ۲۵
- تئاتر و نهادهایی که آن را فراموش کرده‌اند ----- ۳۳
- طرح استانداردسازی تئاتر ----- ۴۵
- می‌خواهیم بگویم اما یادمان رفت ----- ۴۷
- ایدون باد. ایدون تئاتر! ----- ۵۵
- کرگدن‌های دوران ----- ۶۱
- بهترین استادم زندگی بوده است ----- ۶۹
- در دایره رقص برانیتسا ----- ۸۹
- جریانی جوان و سیل‌وار ----- ۱۲۱
- پیام روز جهانی تئاتر در یزد ----- ۱۲۹
- سخنرانی در اولین دوره انتخاب بهترین آثار نمایشی سال ----- ۱۳۳
- بیانیه بیستمین جشنواره تئاتر فجر ----- ۱۳۷
- استعفا از خانه‌ی تئاتر ----- ۱۴۳
- دعوت دوم ----- ۱۴۷
- به عنوان عضوی کوچک از گروهی کم شمار، اما به‌راستی پر شماره، خدمت دوستان  
سلام می‌گویم! ----- ۱۴۹
- اندک اندک... ----- ۱۵۳

با یاد و احترام به نام، نظر و قلم آن نازنین که رفت: اما چه زود و بی‌هنگام!-----۱۵۵

استعفا از «کانون نمایشنامه‌نویسان ایران» -----۱۵۹

حرف آخر -----۱۷۷

کلیشه دست نوشته آقای رادی -----۱۸۱

www.ketab.ir

## ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم

سخنی کوتاه به هنگام رونمایی چاپ تازه کتاب‌ها در دانشگاه تهران

ما سالگیم سال مست دل از دست داده‌ایم  
همراز عشق و دمنفیس جام باده‌ایم  
بر ما بسی تن و دلمت کشیده اند  
تا کار خود زابروی جان شاده‌ایم  
ای گل تو دوش داغ و بی کسی کنش ای  
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم  
چون لاله می‌مبین و قدح در میان کار  
این داغ بین که بر دل خونین نهاده‌ایم

بله این داغ بین که بر دل خونین نهاده‌ایم.

نه سالگی. شیراز. همراه با گلنار، همکلاس کلاس سوم در نیم مرگی  
شگفت می‌گیریم.

نوزده سالگی. کازرون. بازهم کلاس سوم. این بار معلم. همراه با شاکر  
کلاسم محمد انصاری، تن به شلاق بیداد می‌سپارم.  
فردا روز. بازهم کازرون. بر خرمنی فقیر، همراه با زنی شکسته و خسته، خود را  
بسته می‌بینم بر خرمن کوب به‌جای گاو.

**سه سال بعد.** شیراز. هنگ پانزده پیاده. **ستوان سوم.** سر برهنه مرتضی ابرقویی - سربازی که ترمرد کرده است - را به شلاق می‌بندند. من نیز درد شلاق را نه بر سر، که بر جان خود حس می‌کنم.

یکسال بعد. سفر به شرق اروپا. به سرزمین‌های گرفتار و پای دربند. خوشبختی در آمیختن با جوانان بیش از یکصد کشور جهان در بخارست و همانگاه کودتا در ایران. بازگشت به وطن. زندان. بیرون از زندان. درگیری با طوفان‌های آب و آتش. گذر از ظلمات رنج و کار. و در این گذار، خوشبختی دیدار با جلوه‌های شکوه غرور و فضیلت. کشف چهره برانزده و نجیب انسان؛ یعنی همه آن‌ها که در زندگی در ظلمات معنا می‌دهد و ظلمت غلیظ بیداد را حتی، قابل تحسین می‌سازد تا عبور از دانشکده هنرهای دراماتیک و در ادامه معلمی در دانشگاه تهران، به ایران، من و... و تا امروز.

و امروز که در استان پنجاه و هشتمین سال معلمی، نه به دعوت بزرگان صدرنشین - که عایشان را با به لقایشان بخشید - بلکه به همت عاشقانه و صمیمانه دوستان دانشمندان این کشور ستادهم و به شما سلام می‌گویم. سلام!

قصه گلزار و شلاق و خرمن‌کوب، ایران و آوازی و تماشای چهره درخشان و باشکوه انسان در ظلمت جور و بیداد و همه آن‌ها که در این چند نمایشنامه و فیلمنامه آمده است، حکایت همان داغ یا بی‌شایان است که «بردل خونین نهاده‌ایم». داغ اما در عین حال شیرین. انسان، بی‌شکر هیچ است. خاطره، چه خوش یا چه ناخوش، می‌تواند زیبا باشد و هنرمندانه، شیرین و شیرین‌گوار.

و من در این آستانه پایان دلخوشم و راضی. دلخوش راهی شدن این فرصت که آدمی بتواند پنجره‌ای بگشاید بر زمانه خود - گرچه تیر و تیغ - اما شیرین با همان معنای پیش گفته. و سخنی بگوید از این همه، گرچه بی‌شایان! الکن، نارسا و درخور بخشایش.... در خور بخشایش! پس می‌بخشید!

دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۵